

آهن و پیدایی آن در اساطیر ایرانی

دکتر فاطمه محسنی گرگوهی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد قزوین

چکیده

پیدایی آهن در اواخر هزاره دوم پیش از میلاد بر جنبه‌های گوناگون زندگی قوم ایرانی تأثیر گذارد. بازنمود این امر را می‌توان در آیین‌ها و نبردهای ایشان مشاهده کرد. این مقاله به کشف آهن و بررسی تأثیر این رویداد در روایات اساطیری ایرانی می‌پردازد. نخست از میزان نفوذ آهن در اساطیر هر دوره و چرایی آن گفتگو می‌شود. در همین راستا، ابتدا گاهان به عنوان کهن‌ترین متن دینی ایرانی بررسی و سپس به متون اوستایی متأخر و روایات دوره میانه اسلامی پرداخته می‌شود. در ادامه بر اساس جهان‌بینی ایرانی باستان، نقش انسان و آفریدگان هرمزدی در دو حوزه اخلاق و اختیار و سازندگی جهان برای مقابله با اهریمن، با تکیه بر روایات اساطیری و تاریخی تبیین می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: آهن، زرتشت و زرتشتی، مانی و مانوی، اوستایی، پهلوی و اسلامی.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۴/۲۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۵/۲۲

Email: fatemehmohseni57@yahoo.com

مقدمه

آهن در اوستا ayah «فلز، آهن» (Reichelt 1968: see Iron) و در فارسی میانه AhaN (MacKenzie 1971: see Iron). در فارسی دری افزون بر آنکه آهن به‌عنوان نوعی از فلزات دلالت می‌کند، از آنجا که جنس افزارهای جنگی از آهن است، به معنی سلاح، سپر، خود و جوشن نیز هست. (لغت‌نامه دهخدا: ذیل لغت)

با کشف آهن در میان اقوام هند و ایرانی تحولی شگرف در جنبه‌های گوناگون زندگی ایشان رخ می‌دهد. این دگرگونی‌ها را می‌توان در حوزه‌های رزمی، اجتماعی و آیینی مشاهده کرد. قوم ایرانی در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد آهن را کشف می‌کند. پس از آن، تحول اساسی در افزارها و شیوه‌های جنگی ایشان رخ می‌دهد. سلاح‌های آهنی جدید برتری آنان را در نبرد با بیگانگان تضمین می‌کند.

کشف آهن در دوران اساطیری بشری رخ می‌دهد و بازتاب‌های آن را می‌توان در متون دینی و اسطوره‌های کهن بازجست. البته این امر در اواخر دوران اساطیری رخ می‌دهد و از همین رو نمود آهن نسبت به دیگر فلزات در این متون کمتر است. در این نوشتار ابتدا متون کهن اوستایی را بررسی می‌کنیم و سپس به روایات مربوط به آهن در دوره میانه و اسلامی می‌پردازیم.

اوستای کهن

در اوستای کهن^(۱) از آهن خبری نیست. بنا بر روایات سنتی دوره ساسانی، زمان زندگی زرتشت در قرون هفتم و ششم پیش از میلاد بوده است. این روایات زمان زرتشت را ۲۵۸ سال پیش از اسکندر در نظر می‌گیرند، یعنی ۶۲۸ تا ۵۵۱ پ.م (فرای ۱۳۸۵: ۴۹) و این زمانی است که چند قرن از کشف آهن می‌گذرد. در این صورت باید واژه ayah را در اوستای کهن افزون بر فلز، به آهن نیز ترجمه کنیم. اما پژوهش‌های جدید که بر ویژگی‌های زبانی اوستای کهن تکیه می‌کند، زمان

زرتشت را به ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد می‌رساند (کلنز ۱۳۸۶: ۱۲ و Gnoli 1980: 199-206) و این به‌درستی همزمان با دوره‌ای است که بنا بر یافته‌های باستان‌شناسی، اقوام ایرانی آهن را کشف می‌کنند و به کار می‌گیرند. (گیرشمن ۱۳۸۸: ۱۰۱)

این کشف تحولی اساسی در شیوه‌های زیستی ایشان به‌وجود می‌آورد. با کشف آهن پیشرفت اساسی در ابزارهای جنگی قوم ایرانی دیده می‌شود. در این زمان «مقابر طبقه حاکمه سواران نشان می‌دهد که اسلحه و ساز و برگ اسب، و حتی آلات و ابزار از آهن ساخته می‌شد» (همان). مسلح شدن ایرانیان به ابزارهای جنگی جدید، راه نفوذ ایشان به سرزمین‌های دیگر را باز می‌کند و منجر به استیلای ایشان بر ایران می‌شود.

در اوستای قدیم «هیچ شاهد قطعی درباره جنگ مسلحانه در دست نیست» (کلنز ۱۳۸۶: ۳۴). سکوت اوستای کهن درباره نبرد، می‌تواند برآمده از دو مسئله باشد:

نخست اینکه شاید متن گاهان در اساس متنی آیینی است. نظریات اوستاشناسان جدید از این موضوع پشتیبانی می‌کند (همان: ۳۹). در این صورت متن مقدس در اساس به زمینه‌ای جز آیین و موضوعات پیرامون آن نمی‌پردازد. سکوت گاهان درباره نبردهای مذهبی که پس از گروه گشتاسپ به دین جدید رخ می‌دهد، و ما از طریق منابع متأخر زرتشتی از آن آگاهیم، به احتمال آیینی بودن آن قوت می‌بخشد. پس دلیلی برای اشاره به نبردها وجود ندارد تا در ضمن آن به افزارهای آهنی جدید و کارکردشان در میدان جنگ اشاره شود.

دو دیگر اینکه ممکن است در زمان سرایش گاهان، هنوز کشف آهن و پیامدهای آن به جامعه گاهانی راه نیافته باشد. شاید جامعه گاهانی مانند جامعه هند و ایرانی «فلزات را می‌شناختند ولی به آنها کمتر دسترسی داشتند» (فرای

۱۳۸۵: ۳۹). از آنجا که جغرافیای گاهان هنوز مسئله حل نشده‌ای است، یافته‌های باستان‌شناسی نیز در این باره کمکی به ما نمی‌کنند.

اوستای متأخر

اوستای متأخر در هزاره نخست پیش از میلاد تصنیف شده است و این زمانی است که احتمالاً آهن و ابزارهای برساخته از آن در میان همه اقوام ایرانی شناخته شده بود و به کار می‌رفت. باز نمود این امر را می‌توان در جای جای اوستا یافت. این تحول هم در ابزارهای آیینی و هم در سلاح‌های جنگی دیده می‌شود. اما از آنجا که متن مقدس همواره در برابر تغییرات ایستادگی می‌کند، سیر این تحول تدریجی است و اثر این سیر تدریجی را می‌توان در متن‌های اوستایی متأخر مشاهده کرد.

در یسنه ۲۲:۲ عبارتی وجود دارد که گذار از دوران سنگی به دوران استفاده از ابزارهای فلزی را نشان می‌دهد: عبارت *asmaNca havaNa aya<haENaca havaNa* به معنی «چه هاون سنگین و چه هاون فلزین» است. این عبارت شاهدهی است بر این امر که در کنار استفاده از ابزار اصیل آیینی که از جنس سنگ‌اند، فتوای استفاده از ابزارهای فلزی نیز صادر شده بود. البته هنوز ابزار سنگی به دلیل مقدس بودن کنار نرفته بود، اما به هر حال پیشرفت‌های انسانی راه خود را به بسته‌ترین بخش‌های آیینی نیز گشوده بود.

در «یشت‌ها» که سرشار از روایت‌های حماسی‌اند نیز می‌توان ورود آهن به جنگ‌افزارهای ایزدان را مشاهده کرد. کارایی فراوانی که سلاح‌های آهنین جدید در جنگ‌ها داشته است، سراینده‌گان یشت‌ها را متقاعد کرده بود تا ایزدان خویش را با موهبت برخوردار از این ابزارهای کارا، تواناتر کنند. وصفی که در «مهریشت» از «ایزد بهرام» شده است، این امر را تأیید می‌کند.

ایزد بهرام در نبرد با بدکاران به هیأت گرازی «با پاهای آهنین، با چنگال‌های

آهنین، با اعصاب آهنین، با دُم آهنین، با چانه آهنین»، پیشاپیش ایزد مهر حرکت می‌کند (پورداود ۱۳۷۷: ۴۵۹/۱). این تمثیل استحکام و قدرت بهرام را نشان می‌دهد و گمان می‌رود برگرفته از جدیدترین افزارها و تن‌پوش‌هایی است که در میدان جنگ به کار می‌رفته است.

در بررسی متن‌های اوستایی از این منظر، باید به مسئله‌ای مهم توجه کرد. با اینکه در اوستا از سلاح‌ها و افزارهای گوناگون جنگی و آیینی سخن رفته، اما بر جنس آنها تصریح نشده است زیرا برای اشاره به فلز و آهن در اوستا، تنها یک واژه، یعنی ayah، وجود دارد. همان‌گونه که آیین‌های دینی در برابر تغییرات می‌ایستند و با گذشت زمان‌های بسیار، تحولات را می‌پذیرند، واژگان متن مقدس نیز کمتر دستخوش دگرگشتی می‌گردند زیرا این واژگان به امور مقدس و آیینی اشاره دارند. در واقع صورت‌های آوایی هر امر مذهبی به دلیل تماس همیشگی با آن پدیده، در تقدس با آن شریک‌اند.

پس هیچ‌جا نمی‌توان کلمه‌ای را آهن ترجمه کرد، مگر اینکه شاهی برای استفاده از واژه ayah در معنای آهن وجود داشته باشد. برای نمونه واژه به ابزارهای جنگی خاصی اشاره داشته باشد که باید آهنین یا فولادین باشند. به این افزارهای خاص در پاره‌ای از «مهر یشت» اشاره شده است:

در گردونه مهر، هزار تیر با چوبه‌های آهنین، هزار نیزه تیغه تیز، هزار چکش دو تیغه فولادین، هزار خنجر دو سره و هزار گرز آهنین وجود دارد. (پورداود ۱۳۷۷: ۴۹۳/۱-۴۹۵)

در «فروردین یشت» نیز افزارهای جنگی مختلف نام برده شده‌اند:

«به او نه تیغ خوب آخته شده، نه گرز خوب حواله شده، نه تیر خوب رها شده، نه نیزه خوب پرتاب شده، نه سنگ‌های فلاخن با (قوت) بازوان انداخته شده نرسد.» (همان: ۷۵/۲)

در بند دوم «هفتن یشت کوچک» جاری شدن فلز گداخته در آخرالزمان، به دست شهریور، مایه پناه درویشان خوانده شده است.^(۲) (پورداد ۱۳۷۷: ۹۹/۱)

شهریور با جاری کردن فلز گداخته در پایان جهان، بدکاران را عذاب می‌کند و درویشان در آن زمان است که به پاداش خویش خواهند رسید. زیرا این آزمایش نهایی نشان‌گر راست‌کاری و درستی ایشان است. درویشان که در گاهان همواره مورد توجه شخص زرتشت بوده‌اند از پشتیبانی شهریور - که نماد شاهی است - برخوردارند و این امشاسپند ایشان را از رنج و زخم دیوان می‌رهاند. این اشاره می‌تواند جدا از کارکرد آخرالزمانی، تمثیلی برای عدالت شاهانه‌ای باشد که درویشان را در زیر سایه قدرت خویش بگیرد.

در متون پهلوی و در سنت زندنویسی ayoxCusTa که به معنی فلز روان است به AhaN i vIdAxTag ترجمه شده است و از همین جاست که در متون زند، روایت اوستایی جاری شدن فلزات در پایان جهان، به گونه جاری شدن آهن گداخته درآمده است. «سپس همه مردم را اندر آن فلز گداخته بگذرانند و پاک بکنند.» (بهار ۱۳۸۵: ۱۴۷)

ayoxCusTa در فرهنگ‌های فارسی به شکل اِیخِشُت «فلزات را گویند که طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلع و روی و امثال آن باشد.» (برهان قاطع: ذیل لغت)

دوره میانه و اسلامی

در «زند بهمن یسن» بنا بر «ستودگر نسک» روایتی تمثیلی از جهان و چهار دوره آن آمده است. زمانی که زرتشت از هرمزد بی‌مرگی می‌خواهد، خداوند زرتشت

را به خواب می برد و خرد همه آگاه^۱ را با درختی یک ریشه‌ای که چهار شاخه دارد، به او نشان می دهد. سپس چون از خواب برمی خیزد، هر مزد راز این رویای تمثیلی را می گشاید. درخت یک ریشه‌ای «جهان» است و چهار شاخه آن، چهار دوره پیش رویند.^(۳)

«آن که زرین است، پادشاهی گشتاسپ شاه است، هنگامی که من تو را [برای] دین دیدار کنم و گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند و دیوان از آشکارگی به گریز و نهان روشی ایستند. آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر، پادشاه کیانی است. آن که پولادین است، پادشاهی انوشروان خسرو قبادان است. و آن آهن برآمخته، ای زردشت سپیتمان! پادشاهی بد دیوان گشاده موی خشم‌تخمه است [در] هنگامی که سده دهم تو سر بُود.» (راشد محصل ۱۳۸۵: ۱-۲)

از این روایت تمثیلی می توان نتایجی چند گرفت:

نخست اینکه چهار دوره، بر اساس ترتیب ارزش چهار فلزی که نامشان آمده است، تقسیم بندی شده اند. اینکه دوره گشتاسپ و دین پذیری او «زرین» خوانده شده، امری طبیعی است. در هر آیینی روزگار نخستین، دورانی زرین و طلایی اند. در باورهای سامی، این عصر زرین همان دوره زندگی در باغ عدن است. زند بهمن یسن متنی پیش گوینده و آخرالزمانی است که با توجه به سبک و محتوای آن، در قرون نخستین هجری نگاشته شده است.^(۴) از همین روست که دوران پیامبر و گروه گشتاسپ، که یادآور شکوه پیشین دین است، عصری طلایی اما از دست رفته است؛ هر چند متن از حوادث آینده خبر می دهد.

دو دیگر، از آن جا که آخرین دوره، که دوره آشفستگی دین و دولت است، یعنی دوره ای که متن در آن نگاشته شده، زمانه آهن خوانده شده است، ارزش کمتر این فلز را در برابر فلزات دیگر نشان می دهد. البته این امر می تواند اشاره ای باشد

به دوره متاخر پیدایی آهن.

آن‌گونه که از روایات اساطیری در دوره میانه برمی‌آید، فلزات از انسان نخستین است که به پیدایی می‌آیند. مطابق این روایات، انسان سرشتی فلزین دارد:

هنگامی که [کیومرث] بگذشت، به سبب سرشت فلزی داشتن، هشت نوع فلز از اندام اندام او پدید آمد که است: زر و سیم و آهن و روی، ارزیر و سرب و آبگینه و الماس. (راشدمحصل ۱۳۸۵: ۴۹)

روایت مرگ نخستین انسان در بندهش بدین گونه آمده است:

«چون کیومرث را بیماری برآمد، بر دست چپ افتاد. از سر سرب، از خون ارزیر، از مغز سیم، از پای آهن، از استخوان روی و از پیه آبگینه و از بازو پولاد، از جان رفتنی زر به پیدایی آمد. (بهار ۱۳۸۵: ۸۰)

ریشه‌های این باور را باید در نوع نگاه دین زرتشتی به انسان و خویشکاری‌اش جست‌وجو کرد. بنا بر اندیشه‌های زرتشتی، انسان زاده‌ای اهورایی است و هرمزد از آن روی او را می‌آفریند تا در دوره آمیختگی، به نبرد با اهریمن و نیروهای دیوی پردازد. این خویشکاری انسان در نبرد با شر را می‌توان از پیمانی که هرمزد در آغاز آفرینش با فروشی‌ها می‌بندد، دریافت. بر اساس این پیمان، فروشی‌ها رنج‌راهی شدن به جهان آمیخته و درآمدن به قالب انسانی را به جان می‌خرند تا یاور هرمزد در جنگ با دیوان باشند:

هرمزد در آغاز آفرینش «با بوی (دریافت) و فروهر مردمان سگالش کرد و خرد همه آگاه را به مردمان فراز برد و گفت که کدامیک شما را سودمندتر در نظر آید؟ اگر شما را به صورت مادی بیافرینم و به تن با دروج بکوشید و دروج را نابود کنید و شما را به فرجام درست و انوشه بازآرایم و باز شما را به گیتی آفرینم، جاودانه بی‌مرگ، بی‌پیری، و بی‌دشمن باشید، یا شما را جاودانه پاسداری [بر ضد] اهریمن باید کرد؟ ایشان بدان خرد همه آگاه [آن] بدی را [که] از

اهریمن دروج بر فروهرهای مردمان در جهان رسد، دیدند و رهایی واپسین از دشمنی اهریمن و به تن پسین، جاودانه درست و انوشه باز بودن را [دیدند] و برای رفتن [به جهان، همداستان] شدند.» (بهار ۱۳۸۵: ۵۰)

انسان در اساطیر کهن ایرانی، از دو طریق است که می‌تواند نبرد با اهریمن را بیاراید؛ یکی در حوزه اخلاق و اختیار و دیگری از طریق سازندگی در جهان.

حوزه اخلاق و اختیار

بنا بر آموزه‌های زرتشتی، انسان با برگزیدن راستی ایزدان را نیرو می‌دهد و دیوان را سست می‌کند. نبرد بین خیر و شر از ازل بین دو بُن آفرینش وجود داشته است و گاهان بر آن تصریح دارد:

اینان دو مینوی [موجود] در ازلند. دو گوهر همزاد که آوازه یافتند چون دو گونه رویا، دو گونه اندیشه، دو گونه کلام، دو گونه کنش بهتر و بد. (Humbach 1991: 122)

برگزیدن راه راستی به وسیله انسان از نمونه‌ای ازلی پیروی می‌کند که در گاهان بدان اشاره شده است:

از این دو مینو، مینوی دُروند (بدکار) بدترین چیزها را برگزیند، اما مقدس‌ترین مینو، مزین به سخت‌ترین الماس، راستی را. همانند آنان که با جان و دل اهورامزدا را خشنود می‌سازند، با کردار درستشان. (Ibid)

در حوزه اخلاق، انسان به جنگاوری می‌ماند که با افزاری سخت به نبرد با بدی‌ها می‌رود، همچنان که مقدس‌ترین مینو که با زرهی الماسین^(۵) و سخت پوشیده شده است، برگزیننده راستی و آراینده نبرد با بدی است. احتمالاً همین تمثیل گاهانی از «سپتته مینو»^۱ است که در سنت دینی زرتشتی به صورت «انسان فلزین سرشت» انعکاس یافته است. زیرا انسان خود در جهان مادی همان نقشی

را عهده‌دار است که سپنته مینو در جهان مینوی و ازلی. در این باور افزون بر انسان، دیگر آفریده‌های اهورایی نیز هر یک کارکردی ویژه در نبرد با اهریمن دارند.

شهریور^۱ که به معنای شهریاری دلخواه است، امشاسپندی است که نگهبانی از فلزات بدو واگذار گشته است. این خویشکاری ویژه بدان سبب است که در طبقات سه گانه جامعه ایرانی، شاه سرور طبقه «ارتشتاران» است. هم از این روی است که شهریور، که نماد شهریاری آرمانی است، با فلزات رابطه پیدا می‌کند. در روایات جدیدتر اوستایی که مربوط به دوره پس از کشف آهن است، از آنجا که سلاح‌های جنگی از آهن ساخته می‌شوند، شهریور بیشتر با آهن در ارتباط است.^(۶) در روایت کهن گاهانی که به رستاخیز اشاره دارد، شهریور با گداختن فلزات و آهن درون کوهها، آزمایشی دینی را ترتیب می‌دهد تا بدکار از راستکار شناخته شود. این روایت در بندهش چنین آمده است:

سپس همه مردم را اندر آن فلز گداخته بگذرانند و پاک بکنند. آن که پرهیزگار است، آن‌گاه چنان گمان کند که [اندر] شیر گرم همی‌رود. اگر دروند است، آن‌گاه، به همان آیین گمان کند که اندر فلز گداخته همی‌رود. (بهار ۱۳۸۵: ۱۴۷)

در هجوم اهریمن به جهان روشنی هر یک از آفریدگان هرمزدی حربه‌ای برای نبرد با او آراستند. آسمان به عنوان نخستین آفریده مادی هرمزد "دفاع طولانی بر ضد اهریمن را پذیرفت، که نگذاشت [به جهان تاریکی] بازتازد." (همان: ۴۰)

برای آنکه آسمان بتواند چون حصار اهریمن و دیوان را در خویش زندانی کند، می‌بایست گوهری بسیار سخت داشته باشد. از این روست که در نوشته‌های فارسی میانه، جنس آن «خماهن» در نظر گرفته شده است.

نخست آسمان را بیافرید روشن، آشکارا، بسیار پهناور به شکل تخم مرغ و [از] خماهن که

1. xCa{ra vairyā

هست گوهر الماس نر. (بهار ۱۳۸۵: ۳۹)^(۷)

روایت اسطوره‌ای که در بالا دربارهٔ آسمان و آفریده شدنش آمد، مربوط به زمانی متأخر و پس از کشف آهن است. در اوستا آسمان asaN است به معنای سنگ. پس در باور کهن‌تر این زندان سخت اهریمن، سنگین بوده است و پیشرفت‌های نظامی پس از کشف آهن، جنس آسمان را به دلیل سختی به آهن مبدل کرده است. «در این جا دو اسطوره به هم در آمیخته است: یکی صفت خماین که اشاره به فلزین بودن آسمان است و دیگری سنگ بودن آسمان.» (بهار ۱۳۸۴: ۴۸)

در این روایات خماین که به عنوان جنس آسمان از آن یاد شده است به معنای فلز گداخته است و صفتی برای آسمان و خود گوهر آسمان است. این واژه در فارسی دری به صورت خماین و خماین آمده است. صاحب برهان قاطع می‌نویسد: «سنگی باشد بغایت سخت و تیره‌رنگ به سرخی مایل و آن دو نوع است. نر و ماده... و گویند آن نوعی از آهن است... و آن را به عربی حجر حدیدی و صندل حدیدی خوانند و بعضی گویند سنگی سیاه و سفید که از آن نگین سازند. هم‌چنین «خم آهن‌گون» در ادب فارسی کنایه از آسمان است» (برهان قاطع: ذیل لغت) و این همان صفت آسمان در نوشته‌های فارسی میانه زرتشتی است که به آهنین بودن آن اشاره دارد.

این باور که در الهیات زرتشتی، انسان در کنار دیگر آفریدگان هرمزدی به نبرد با اهریمن و نیروهای اهریمنی می‌پردازد و هم‌چنین به گونه‌ای تمثیلی، از جنگاوری انسان در این مسیر، به فلزین و آهنین بودن او اشاره می‌گردد، به گونه‌ای دیگر در آموزه‌های مانی، پیامبری که در طلوع حکومت ساسانی آموزه‌های گنوستیکی و ثنوی را تبلیغ می‌کرد، متبلور می‌شود.

در آفرینش نخست پدر بزرگی در برابر هجوم دیوان هرمزدبغ را می‌آفریند.

این ایزد در نبرد با دیوان شکست می‌خورد و بی‌هوش به مگاک تاریکی می‌افتد. در آفرینش دوم مهر ایزد که در اساطیر کهن ایرانی نیز خدایی جنگاور است، برای نجات هرمزدبغ فراخوانده می‌شود. مهرایزد به مرز مگاک می‌رود و خروش برمی‌کشد. هرمزدبغ با شنیدن این خروش به هوش می‌آید و پاسخ می‌دهد (اسماعیل‌پور ۱۳۸۶: ۱۹۷). نجات هرمزدبغ از ظلمت اهریمنی نمونه‌ای است از بیداری انسان دورافتاده از اصل خویش و بازگشت او به خانه‌گاه ایزدی‌اش. «این رهایی هرمزدبغ در دید مانویان امری مربوط به گذشته شمرده نمی‌شد، بلکه نمونه‌ای نمادین و ازلی و ضامن رستگاری فرجامین همگان و در نظرگاه مؤمنان واقعیتی تردیدناپذیر بود. زیرا گرفتاری و رهایی هرمزدبغ مثالی از سرنوشت انسان به شمار می‌آمد.» (اسماعیل‌پور ۱۳۸۵: ۲۸). انسان نیز باید در جهان مادی که برساخته دیوان است، روشنی ایزدی درونش را بیدار کند و در رزم با دیوان تاریکی آن را از آلودگی بازدارد.

در اساطیر مانوی نیز تمثیل قالب فلزین و آهنین انسانی دیده می‌شود که نفوذ ادبیات و باورهای زرتشتی را بازنمایی می‌کند. در واقع قالب انسانی چونان زره و افزاری آهنین است که روشنی ایزدی را در جنگ با نیروهای تاریکی پاسبانی می‌کند. این تمثیل در قطعه‌ای از نوشته‌های ترفانی که مرگ مانی را روایت می‌کند، به تصویر کشیده شده است:

چونان شهریاری که افزار و جامه را از تن بیرون آورَد و باز جامه شاهی را بپوشد، همان‌گونه فرشته روشنی (مانی) جامه رزمگاهی آهنین تنش را برکشید و به ناو روشنی (ماه) نشست. (Boyce 1975: 47)

در شاهنامه، جمشید پس از آن‌که به تخت می‌نشیند، برای آنکه پایه‌های قدرتش را محکم کند و دیوان را درهم بشکند، به ساختن آلات جنگی می‌پردازد. نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن به گردان سپرد (فردوسی ۱۳۸۹/۱/۲۸۳)

ابن بلخی نیز در ذکر پادشاهی جمشید به این موضوع اشاره می‌کند:
ابتداء ملک او مدت پنجاه سال سلاح‌های گوناگون می‌ساخت بعضی از آهن و فولاد ... و
شمشیر او ساخت و آلت‌های حرف و دست‌افزارهای صنّاع او پدید آورد. (ابن بلخی ۱۳۸۵:
۳۰)

تاریخ نویسانِ دیگرِ دورهٔ اسلامی نیز چنین روایتی را آورده‌اند. «او از یکمین
تا پنجاهمین سال پادشاهی خود مردم را به ساختن شمشیر و زره و ساز و برگ و
دیگر جنگ‌افزارها از آهن فرمان داد.» (یعقوبی ۱۳۸۲: ۶۸)
با اینکه آهن پیش از جمشید و در زمان هوشنگ به پیدایی می‌آید، اما ساختن
جامه‌ها و افزارهای گوناگون جنگی در پادشاهی جمشید صورت می‌گیرد.

بفرّ کیی نرم کرد آهن‌ا چو خود و زره کرد و چون جوشنا
چو خفتان و چون تیغ و برگستوان همه کرد پیدا به روشن‌روان
(فردوسی ۱۳۸۹/۱/۲۸۴)

آن‌گونه که از روایت فردوسی برمی‌آید، لباس رزم پیش از این زمان «پلنگینه»
است. در داستان سیامک و جنگ او با پور اهریمن، به این امر اشاره شده است:
پوشید تن را به چرم پلنگ که جوشن نبند خود نه آیین جنگ
(همان/۱/۲۵۵)

اما در برخی روایات، ساختن سلاح از آهن در زمان هوشنگ ذکر شده است:
«(ابن بلخی ۱۳۸۵: ۲۷)
«گیومرث سپاهی ساخته بود و هوشنگ آگاه شده بود که پدر او را به چه حال
بکشتند، آهن به حکمت از کوه بیرون آورد، هم بخوردی و از آن سلیح کرد،
ماهری کرد سهمگن، و سپری کرد، و بر گونه کارد چیزی کرد، و آن به الهام
ایزدی کرد، نه از دید و شنید.» (بلعمی ۱۳۸۸: ۸۵)

جمشید پس از گذشت پنجاه سالِ نخست از پادشاهی‌اش که بر سرِ کارِ آهن
و افزارسازی می‌کند تا سپاه را بیاراید و دیوان را ناتوان کند، به سازندگی جهان
رو می‌آورد.

حوزه سازندگی جهان

زمانی که اهریمن به جهان می‌تازد، همه آفریده‌های پاکِ هرمزدی را می‌آلاید و کمالِ نخستینِ آنها را خدشه‌دار می‌کند. روندِ زمانی به سوی رستاخیز به گونه‌ای طرح‌ریزی شده است که همه آفریدگان کمال پیشین خویش را در فرسکرد بازیابند. انسان با ورز و تلاش در جهان به بالاندن آفریده‌های هرمزدی می‌پردازد و نقش اساسی در پاک‌کردن گیتی از آسیب اهریمن دارد.

به‌کارگیری آهن به عنوان ابزار، پیشرفتی اساسی در تمدن بشری به‌شمار می‌رود. با کشف آهن ابزارهای بشری کارا تر شدند و او را در برآوردن نیازهایش و بالاندن آفرینش نیکِ هرمزدی یاری دادند. در اساطیر ایرانی، به‌کارگیری آهن به عنوان ابزار به مشی و مشیانه، نخستین زوج انسانی نسبت داده شده است:

مشی و مشیانه «به زمین گودالی بکنند، آهن را [بدان] بگداختند، به سنگ آهن را بزدند و از آن تیغی ساختند، درخت را بدان ببریدند، آن پدشخوار چوبین را آراستند.» (بهار ۱۳۸۵: ۸۲)

در روایات حماسی و تاریخی متأخر، کشف آهن را به هوشنگ نسبت داده‌اند. شاید منشأ این ناهمگونی به تفاوت سرچشمه‌های این روایات بازگردد. در سنت دینی دوره ساسانی مشی و مشیانه‌اند که به عنوان نخستین جفت انسانی آهن را چون ابزار و افزاری به کار می‌گیرند اما در سنت تاریخی و ملی متأخر که احتمالاً بر روایات خدای‌نامه‌های عصر ساسانی استوار است، هوشنگ نخستین شاه است که آهن را برمی‌آورد و در کار تمدن می‌کند. از همین رو این روایت است که در متون حماسی و تاریخی پس از اسلام به گستردگی بازتاب یافته است.

در تاریخ طبری آمده است:

گفته‌اند که وی اول کس بود که در ملک خویش آهن در آورد و برای صنعت از آن ابزار ساخت و آب به خانه‌ها برد و مردم را به کشت و زرع و درو و اشتغال به کار ترغیب کرد.

(طبری ۱۳۸۳: ۱۱۲)

با برآوردن آهن به وسیله هوشنگ، پایه‌های تمدن و سازندگی ریخته می‌شود و بناها و شهرها شکل می‌گیرند:

وی اول کس بود که درخت برید و بنا کرد و نخستین کسی بود که در معدن در آورد و مردم را با این کار وادار کرد و به مردم روزگار خود فرمان داد که مسجد داشته باشند و دو شهر بساخت که یکی بابل بود در سواد کوفه و دیگری شوش. (طبری ۱۳۸۳: ۱۱۲) و آثار او آنست کی اول کسی او بود کی آهن از سنگ بدر آورد و از آن آلات ساخت. (ابن بلخی ۱۳۸۵: ۲۷)

رابطه هوشنگ با سازندگی که از پی کشف کردن آهن شکل می‌گیرد، در اشتقاق نام او نیز مشخص است. در اوستا $haOCya < ha$ به معنای بخشنده آشیان‌های خوب است. از همین روست که در روایات گوناگون از او به عنوان سازنده نخستین شهرها و کاشف آهن یاد شده است.

و کان‌های زر و سیم و مس و روی و آهنین بیرون آورد و کاریز فرمود کندن تا آب از زمین بیرون آورد و شهر بابل به سواد کوفه بنا کرد و شهر سوس گویند او بنا کرد. (بلعی ۱۳۸۸: ۸۷)

او نخستین کس بود که آهن از زمین بیرون کشید و از آن افزارها بساخت و آب را در کاربردهای سودمند به راه انداخت و برای آن اندازه‌ها پرداخت و مردم را وادار به کشاورزی و کارگری کرد. (یعقوبی ۱۳۸۲: ۶۲)

روایت شاهنامه نیز با دیگر روایت‌های دوره اسلامی درباره هوشنگ هماهنگ است:

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ به دانش ز آهن جدا کرد سنگ
سر مایه کرد آهن آبگون کز آن سنگ تیره کشیدش برون
(فردوسی ۱۳۸۹/۱/۲۹۶)

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد کجا زو تبراره و تیشه کرد
(همان ۱/۲۶۸)

دیگر تاریخ‌نویسان دوره اسلامی نیز به کشف آهن و ساخت ابزار به وسیله هوشنگ و شهرسازی و آبادانی او اشاره کرده‌اند.^(۸)

روایت دینکرد هشتم که هوشنگ را پایه‌گذار «دهیوبدیه» (فرمانروایی) می‌داند (کریستن‌سن ۱۳۸۳: ۱۶۵) و بیرونی نیز در *آثارالباقیه* به آن اشاره می‌کند (ابوریحان بیرونی ۱۳۸۶: ۳۳۵)، افزون بر آنکه به لقب خاصش «پیشداد» اشاره دارد، می‌تواند رابطه او را با آهن نشان دهد. از آنجا که آهن و فلز مظهر شهریور، شاهی آرمانی است و هوشنگ خود سرسلسله شاهان است.

نتیجه

در این مقاله نشان داده شد کشف آهن بر جنبه‌های گوناگون زندگی قوم ایرانی را تأثیر گذارد. جنگ‌افزارها و ابزارهای نو همچنان که نوع زیستن جهانی آنان را متحول کرد، به اساطیر و روایات و تفکر دینی ایشان راه گشود. در اوستای کهن اثری از این موضوع دیده نمی‌شود، اما در روایات متأخر اوستایی می‌توان تأثیر پیدایی آهن را مشاهده کرد. این کشف، در سنت دینی زرتشتی در دو حوزه اخلاق و اختیار انسانی و سازندگی جهانی نمودار گشت. کشف آهن در هر دو زمینه، به نیرو گرفتن جهان هر مزدی و سستی جهان اهریمنی منجر شد. در اساطیر ایرانی انسان با سرشتی فلزین جنگ با اهریمن را آراست و هوشنگ به عنوان نمونه شهریاری آرمانی پایه‌های تمدن را پی افکند.

پی‌نوشت

- (۱) این اصطلاح را به اوستای گاهانی ترجیح دادیم زیرا مراد ما «هپتنگه‌اییتی» نیز بود.
- (۲) از این عبارت در دیگر بخش‌های اوست نیز گرته برداری شده است. برای نمونه بنگرید به: پورداود ۱۳۸۶: ۱۹۶ (بند چهارم سی‌روزه کوچک خرده اوستا).
- (۳) در همین متن روایت دیگری آمده که درخت هفت شاخه دارد. در این روایت باز هم آهن آخرین دوره است که برابر است با پادشاهی بد دیوان گشاده‌موی. هفت

دوره‌ی این روایت به ترتیب چنین‌اند: زرین، سیمین، رویین، برنجین، ارزیزین، پولادین و آهن برآمخته. (راشد محصل ۱۳۸۵: ۳-۴)

(۴) برای نمونه‌هایی از ویژگی‌های سبکی و نوشتاری که نشان‌دهنده تازگی نثر است بنگرید به: راشد محصل ۱۳۸۵: یازده

(۵) الماس در سنت زرتشتی افزون بر معنای معمول به معنی فولاد است. در فارسی دری آهن نر به معنای فولاد است. پس الماس به دلیل استحکام نوعی از آهن در نظر گرفته می‌شده است. در روایت گزیده‌ها از مرگ کیومرث نیز الماس فلز در نظر گرفته شده است. (راشد محصل ۱۳۸۵: ۴۹)

(۶) در بند دهم فرگرد نهم وندیداد، از شهریور «فلز» اراده شده است.

(۷) کهنترین روایتی که به فلزین بودن آسمان اشاره دارد، بند دوم فروردین یش است.

(۸) برای مشاهده روایات گوناگون بنگرید به: کریستن سن ۱۳۸۳: ۱۷۹-۲۰۱.

کتابنامه

ابن بلخی. ۱۳۸۵. *فارسنامه*. تهران: اساطیر.

ابوریحان، بیرونی. ۱۳۸۶. *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. ۱۳۸۵. *اسطوره آفرینش در آیین مانی*. تهران: کاروان.

_____ . ۱۳۸۶. *سرودهای روشنایی*. تهران: اسطوره.

برهان قاطع.

بلعمی. ۱۳۸۸. *تاریخ بلعمی*. تهران: زوآر.

بهار، مهرداد. ۱۳۸۴. *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه.

_____ . ۱۳۸۵. *بندهش*. تهران: توس.

پورداود، ابراهیم. ۱۳۸۶. *خرده اوستا*. تهران: اساطیر.

_____ . ۱۳۸۴. *گات‌ها*. تهران: اساطیر.

_____ . ۱۳۷۷. *یشت‌ها*. ج ۱ و ۲. تهران: اساطیر.

فرای، ریچارد نلسون. ۱۳۸۵. *میراث باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی

و فرهنگی.

کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۸۳. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان. ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی. تهران: چشمه.

کلنز، ژان. ۱۳۸۶. مقالاتی درباره زرتشت و دین زرتشتی. ترجمه احمدرضا قائم مقامی. تهران: فرزاد روز.

گیرشمن، رومن. ۱۳۸۸. *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. تهران: نگاه. راشد‌محصل، محمدتقی. ۱۳۸۵. *وزیدگی‌های زادسپرم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ . ۱۳۸۵. *زند بهمن یسن*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

طبری. ۱۳۸۳. *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر. فردوسی. ۱۳۸۹. *شاهنامه*. بر اساس نسخه فلورانس. ج ۱. گزارش عزیزالله جوینی. تهران: دانشگاه تهران.

لغت‌نامه دهخدا.

یعقوبی. ۱۳۸۲. *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.

منابع انگلیسی

Boyce, M. 1975. "A Reader in Manichaeon Middle Persian and Parthian". *Acta Iranica* 9. Leiden.

Gnoli, G. 1980. *Zoroaster's Time and Homeland*. Naples.

Humbach, H. 1991. *The Gāthās of Zarathushtra*. 1. Heidelberg.

MacKenzie, D.N. 1971. *Concise Pahlavi Dictionary*. London.

Reichelt, H. 1968. *Avesta Reader*. Berlin.

References

- Bahar, Mehrdad. (2005/1384H). *Pazhouheshy dar asatir-e Iran*. Tehran: Agah.
- , (2006/1385H). *Bondaheshn*. Tehran: Toos.
- Bal'ami (2009/1388H). *Tarikh-e Bal'ami*. Tehran: Zavvār.
- Biruni, Abureihan. (2007/1386H). *Āsar-al bāghiyyeh*. Tr. by Akbar Danaseresht. Tehran: Amirkabir.
- Borhān-e Ghāte'*.
- Christensen, Arthur. (2004/1383H). *Nemoone-haye nokhostin ensan va nokhostin shahriyar dar tarikh-e afsane-yi-e Iraniān*. Tr. by Zhaleh Āmoozgar & Ahmad Tafazzoli. Tehran: Cheshmeh.
- Ebn-e Balkhi. (2006/1385H). *Farsnameh*. Tehran: Asatir.
- Esmailpour, Abolghasem. (2006/1385H). *Osture-ye afarinesh dar ayin-e Mani*. Tehran: Karvan.
- , (2007/1386H). *Sorud-haye roshanayi*. Tehran: Ostureh.
- Ferdowsi. (2010/1389H). *Shahnameh* (based on the Florence version). Vol. 1. Report by Azizollah Joveini. Tehran: Tehran University Press.
- Frye, Richard Nelson. (2006/1385H). *Miras-e bāstāni-e Iran*. Tr. by Masood Rajabnia. Tehran: Elmi va Farhangy.
- Girshman, Roman. (2009/1388H). *Iran az āghāz ta eslam*. Tr. by Mohammad Moein. Tehran: Negah.
- Kellens, Jean. (2007/1386H). *Maghalati darbare-ye Zartosht va din-e Zartoshti*. Tr. by Ahmad Reza Ghaem Maghami. Tehran: Foroozan Far.
- Khalf-e Tabrizi, Mohammad Hossein. (1981/1362H). *Borhān-e ghate'*. With the efforts of Mohammad Moeen. Tehran: Amirkabir.
- Loghat-nameh-ye Dehkhoda*.
- Pourdavood, Ebrahim. (2007/1386H). *Khorde Avesta*. Tehran: Asatir.
- , (1998/1377H). *Yasht-ha*. Vols. 1 & 2. Tehran: Asatir.
- , (2005/1384H). *Gāt-ha*. Tehran: Asatir.
- Rāshed Mohassel, Mohammad Taghi. (2006/1385H). *Vazidegi-haye Zadesparam*. Tehran: Pazhouheshgah-e olum-e ensani va motā'leāt-e farhangī.
- , (2006/1385H). *Zand Bahman yisan*. Tehran: Pazhouheshgah-e olum-e ensani va motā'leāt-e farhangī.
- Tabari. (2004/1383H). *Tarikh-e Tabari*. Tr. by Abolghasem Payandeh. Tehran: Asatir.
- Ya'ghubi. (2003/1382H). *Tarikh-e Ya'ghubi*. Tr. by Mohammad Ebrahim Ayati. Tehran: Elmi va Farhangī.

English References:

- Boyce, M., *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9, Leiden 1975.

- Gnoli, G., 1980. *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples.
Humbach, H., *The Gāthās of Zarathushtra*, 1, Heidelberg 1991.
MacKenzie, D.N., *Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.
Reichelt, H., *Avesta Reader*, Berlin 1968.

Archive of SID